

که با همان کربلا پیش کشش کردند و بدولت یزید پلید مائل گردیدند
 در شرک شان بعضی مذکور چه شبهه تواند بود و اگر شرک را بر معنی معنای
 محل نمایند و صفات مختصه باری تعالی شان را بر آنکه مخلوقات
 و بنده اینهم بر امامیه اثنا عشریه صادق است که هر ذی حیات را خالق و
 افعال میدانند حال آنکه صفت ایجاد و تکوین تمامی جوهر و اعراض مختص
 کبریاست چنانچه عبارت عقیده اصحاب آنکه هدایه است بر
 که با عرف صاحب عناد سلام در مجلد اولش نزد امامیه اصل اعتقاد در
 ایشان است و نفس در اختصاص مذکور است و بزه عبارتت لیس
 و لا بصوره و لا عرض و لا جوهر بل بوجسم الاجسام و تصور الصورة خالوا
 و الجواهر و رب کل شئ و مالک و جاعله و این عقیده ایست که امام علی
 از عبدالله حسینی شنیده و تصدیق آن فرموده ازین عبارت صاف بیان
 شد که هیچ جوهری و عرضی و عرضی را که خالق نیست و قوله تعالی خالق
 کل شئ لا اله الا هو نفس قطعی است و با اینهمه طائفه مذکور مخلوقات را
 شریک او تعالی در خلق اعمال میکنند و العجب که دلدار پی مروت
 اینهم نزد سنت که دلول حدیث چسبیت و امامیه چه عقیده دارند و از آنجا که بحکم
 آنکه هدایه مغشیه اسرار آنکه آیه ایت ایشان بودند که عبارت از قتل
 محمد است که ما هو المنطوق پس مصدر گناه اول نیز ایشان باشند چنانچه
 واقع شد و در کتب مذکوره شیعیه ضبط کرده اند که اشترنا الیه فی الصد و هو
 المخلوب تا نیم خواب راست بنیم دروغ نشود و کلام آیه بر منوال واحد رود
 اما آنچه گفتم که شارح از اتباع ابو جهمزه ثمالی سترتا بید و بر از داری کارسیت و نقاش
 دادند از رویه مکیت بحثا و نام مشرکان گرفت و لفظ اثنا عشریه نیاورد

پس نظام است تا دهن از لفظ مذکور با شاعری عشریه متبادر نشود و عیوب خانگی طائفه
 پنهان ماند اما حال ابو حمزه که او را سزید بن عیین بن مغشبین بود پس از نفس حدیث
 واضح شد و اینهم بود که گفت بنصوح اسلمه که او و دیگر رفقه ندیمان شیع ایلیت
 قائل آنکه بودند که بعد از بقیه خالسه آنکه او از کوفیان بود و شارب نمیند و پیروز ابان
 و بجدی بقتله میگردد که محدثین اهل سنت که با طهارت شیعه و الخاطب منهم فی زمانه
 تبعاً لاسلافه روایت از خوارج میگیرند و از امامیه مخضری پیروند استفاده بخندست
 او حاضر میشدند و سب و سوءه ازین قدوه ایشیا طین حدیث میگرفتند حال آنکه
 اولفغان شیعه و سلمان امامیه بود و کرامت او آنکه روزی که در آن کراه خلافت
 عادت بر او افتادند بر قضا و لیکن دستش از کار و کار از دست رفت تا همراه پدر تنگی
 بر اسه بیمار آمد دستش دید و انگشت خود بدندان گزید و گفت که مرهم شکست و علاج
 پذیرگانه پدر را رفت در گرفت تا عاگرد و بطرفه العین حال اصلی رود او ابو بصیر
 در روایت دیگر گوید که روزی امام جعفر حال او پرسید گفتم بیمار نیست فرمود
 سلام بگو و اینهم که در فلان ^{باز} روز خواهد مرد انس و شیخ او را یاد کردم فرمود است
 گفتی آنچه نزد ما است بهتر است از آنکه شیعه همراه شما باشند اگر او خوف خدا و پیروی
 سنت و پرین از معاضی کند همراه ما باشد درجات عالی راوی گفت چون
 باز گشتم یعنی بوطن که کوفه باشد در همان سال در تک غمزد در زندگی مگر اندک اینهمه
 امور را ترجمه او متقدین می آرد و متهم صاحب منبع المقال و اگر رسائل قاسم فشار بدست
 آید در مکان او این ترجمه را فراموش خوبی کرده بودیم تر از گنج مقصود نشان گریا نرسیدیم ^{شاید}
 برسی حقیقت این است که بلده لکن عجیب شهر است که به چه از اسباب می ختم می باقیم
 درین کوره کتاب اسلے مطلوب کجاست و اگر او ^{در} غمزد کنی در بخندست تو
 دانست که ترتیب شداد غضب الهی که درین روایت است بر ارشد تلامذه بن میانجو

قائلین الحوریت حضرت مرتضی کفعمین صحاب باصفا بود چه اینها همیشه محل آن بوده اند
 و این اشاده گاهی از آنها که بر واپات گشتی سوخته میشدند و بردست شیر خدایورد دنیا بجهت می رفتند
 و بر سر یا خرق میشدند که ما خطیایا هم از خرق و اقا و خلواتا را فلم یجد و لهم من دون الله انصارا و اوصیاء
 از ضرب و شلاق موالی امیر المومنین مورد و اینها تقوا العنا و قتلوا ایضاً می گشتند شنگک نشسته اند
 کیم فی العلوسه و مزید ختمها هم بالظلم و العلو و ازینجا است که عداوت شامیان خیا که
 شاعر گوید چون شرر و ملک استی یکدیگر و جوان کرده و رفت و نفس علی بن داود بگمراں هم دین مقام غیر بلخ
 لدلیل الذی ذکرنا کیف لافان فضل عباده هم علی ما فی الکافی بیامدی الزمانه خند احتمال
 واری کجا اکنون باقی ماندند از تلامذہ این به العین مکر من متوسطین بین التفضلیه و التبعه که بود
 غیر و غضب الی گشتند مگر و قتیکه واقع کر بلا از جهت لغاق شان رود او یعنی اثنا عشریه تا بلین باجماع
 مهدی غایب عن الابعار و نقل ایامه همی باقی ایامه ازینها اتفاق افتاد و هو الممدع بخلاف
 زمان سابق که شکایت شان بر زبان اهل بیت علیهم السلام دین حرف و حکایات می آمد و میرفت
 که بر مواعد و مواعین ایشان ز بهار گوش بنیادینا کبار تفسیر چه کرده و با مجتبه چه اندیشیدند که ما هو متواتر
 فی البحار و غیره من الاسفار و نیز درین مقام بقتضای کلام اللوک لوک الکلام صحیح
 و بحیرت در حدیث معصوم علیها السلام براسه اثنا عشریه که بر خیال شارج بعد از اندک
 امان سیله قول بود که اشتراد غضب و مزید انتقام خاصه بیشتر کین اهل زمین بود که مانع میشدند
 باین زیاد زنازاد از غایت حرص و نفاق و خواستند که بوسید تقیه و راهی از آبوده
 شوند از کدم عراق و بسخاوت یزدید بلیدول بستند و هو و مواعین شگفتند
 این اشراک خاص مختص با اهل زمین بود یعنی کسانیک ازین امیه بر ابر خاک
 بلو تمام ذرات بودند اثنا عشریه شریک ایشان شدند و ایشان را بیسی
 دانستند تجصیل دنیا پر داشتند بخلاف دیگران از ارشد تلامذہ این سببا
 تا بهم شد چون اهل ذی العرش سپید و اینا و بعد و احرقوا و قتلوا القصد

وزیران درین حدیث مثل انصوح است که از جهت بحال این کنایان کبیر که آنکه
 مقتول می شد بر دست رازداران خویش یعنی اثنا عشریه تقبیل می نمودند و قتل خفا
 یعنی در وقتیکه فی الجمله حضرت ائمه در باطنی و غم زوایای اثنا عشریه به بدان میگردند
 و تفصیلاً در بحار و بصائر و مستشرق اصول است و امام رازی و دیگر بزرگان سال
 آن را ذکر کرده اند و این اوراق کتبائش آن ندارد و هم باقی نماید پس این وبال و کمال
 اثنا عشریه را در طول و عرض تا غایت صاحب الامر نهائی نیست فان الانتظار است
 الموت بلکه مصداق لایموت فیها ولا یحیئها کثرتهم و ازین جهت هم تشبیه اثنا عشریه
 و بی حیثیت کما فی الکشی و حق الیقین روز بروز امام مذکور در عزیزه غیبت روپوش است
 و از حالات ایشان پیبه در گوش پس خذلان اثنا عشریه هم خذلان دنیا
 است و هم خذلان دین و ذلک بهو الخیر ان البین این همه که شنیدی
 تبرها بود از رعایت اصول موضوعه و تحقیق علوم متعارفه که پیش نظر ساجدیم و نه
 سخن سخن است که رفته باد و فی درستی مسدوم می سراید که اقرار الغضاب
 علی انفسهم چه فقط پس ما را باید که هر چه در روایت ایشان حضرت بایشان
 رساند مطمح نظر ساجدیم و مابقی هم جز اپیش اثنا عشریه بیند ازیم فتصیر لا یکن
 من الغافلین و غرابت این معتام که عقیده بد است و غیر اعتقادات
 ائمه همی پناچیه شایع رعایت آن نمود و گفت که مجوی کند الله تعالی از ذهن فضل
 ظایق آنچه را که خواهد از اعتقادات و اثبات می کند آنچه را که خواهد و همیشه این فتر
 ازین جهت زیر مزید طام بوده اند و فخر المکملین رازی رضی الله عنه و دیگر بزرگان
 مندرجند که رافضیه و غیره را سبب خود مستر او داده اند یکی بدو هم
 عقیده تا بر هم خویش مدارک مافات بعمل آرند و عوام را در لیت و لعل بگذارند
 و بنابر اخبار افاضی است مذکور بر هم خویش بر دارند در خانه فقیر خویش

می زند لیکن آنچه بمروا ش صوارم و در ایامی بر آنکه تکلمه پیداست بیخبر در آنکه تقصیر است
 ازان میتوان یافت وین رساله اینکارش هم گنجایش ندارد مگر حسن سخن بعنوان بعد
 که تعلق بمقام آورد نیست که هر چند و حال اعور مصداق کان من الکافرین این حدیث را
 در کافی ناقص آورد که ما عرفت تا پرده ناموس مذہب دریده نشود مگر قدرت
 الهی است که زبان امام اعظم اثنا عشریہ را بگوای شایع گوید اگر دیند با آنچه واقعی بود
 یعنی یقین و توفیق جناب امیرالمومنین دولت و ملک امام را علی راس السبعین و تکذیب
 ثمالی ایسوب السیلین را این صرح است که هفتاد و هجری بالیقین در گذشت و پنج رفاہی
 تا امروز صورت نسبت و اینهم بخیاں اعور گذشت که امام باشت چگونه بدون سابقہ
 سوال حالا و مقالاً چنین مسودہ در تجلیب یاومی که یا تا پیش آمدین تحریف بنده که در حدیث
 وابسته بعد از تعرضات رفضه است در احادیث و در محصل بودش در اینجا
 مسخر نیست کما لا یخفی علی من طالع جواب التثیید و غیره بجمہال روایت مذکور
 از اہل خرافات بمقتضا منطوق حدیث شیخ طوسی امام اعظم رض است در آنکہ
 جناب امیرمومنین مسودہ وقت فراخی ششیم خود را با تفضا سے ہفتاد و سال
 ہجری چنانچہ لفظ سبعین بران دلالت دارد و امام صادق تکذیب آن بجزوہ
 نمود کہ مزیدی بران متصور نیست چنانچہ در ہر حدیث این باب کہ کمر ایستہ التوفیق
 عبارت از است و قد حرت الیہ الاشارة موجود است از انجملہ در حدیث دوم
 صراحتہ کہ کذب الوقاتون و ملک السبعین و سخی المسلمین و از انجملہ در حدیث سوم
 کذب الوقاتون انا اہل بیت لا نوقت الی غیر ذلک و این تکذیب اجماعی است
 چنانچہ از صوارم ہم عیان می تواند شد کہ ایہ ہر پنج واحد در دین بوده اند پس
 ممکن نیست کہ یکی تکذیب کند و دیگر سے تصدیق نماید منعذک صاحب الزمان
 خاتم الامم ہم در توفیحات تکذیب آن مسودہ کافی المنہم التخال و غیرہ من کتبہ البرجاء

وسیع نشاندند تعالی و ایریجا حال تحقیق رخصه که شارح از ان قوم است هویدا شد
 که چنانچه ایشان در مباحث کلامیه بد طولی دارند در علم لغات عرب هم سابقه اولی
 چه از هر کتاب لغت و منهاج جمع الیچین و مطلع الیچین پیدا او هویدا است که توفیق
 عبارت است از بیان کردن وقتی براسه فعلی و هر گاه تعیین زمانه بکنی توفیق حاصل
 شد لی حالت فتنه با اینصورتکه یکب کمان شیشه همین است که آنکه در هر سینه
 احوال و سیر و متفق بوده اند کما اشرفنا الیه من الصوارم و این شوخ چشمی را
 بعد از تصحیح این احادیث علاجی نیست سبحان الله حضرت مرتضی بار بار ارشاد
 فرماید که بلا و ایلاتا همتا و هجری است و بعد از ان فرساده حالانکه امامیه چنانچه
 از رسائل مزین شیعیه واضح است تصریح می کنند که لفظ بعد حقیقت است در اتصال
 و امام صادق همیشه ارشاد نمایند که ب التوقا تون و کلام را وی هم تکذیب صریح
 باشد که اعرف مرار او تکذیب ب حصول نه انجامد و هر گاه صحابه گویند و مالش بان
 کشد که حضرت صلوات از حکم است فلان چیز هم بستن فرموده هم طوریه عو و آغاز
 نمایند کما فی المصائب القاضی و بجه و اختلاف اصحاب در حکمی یا روایت امری
 کذب ایشان ثابت گردد و در باره و فابعد از سیر مزیه کیشیری
 نقالی رخصه بجلی غیب در نزد و بر ترا نه اوداد پاکوبی دم و از نیجالب یاری از
 مضامین کتب مشار الیه با گوز شتر میشو و از طایفه حدیث اخیر بیان است
 که جناب امیر در زمره قاصد اهل بیت داخل نبودند زیرا که توفیق و تعیین
 وقت نمی فرمودند و این منضمی از خیالات مدعیین مزید دلا در باره عشرت
 ظاهره مستند نیست زیرا که چون پیشوایان ایشان جناب سید بصیفه
 رسول کبریا از دایره اهل بیت بر آرند چنانچه موضوع این رساله است که اقوم
 باشد ازین قوم که درین گروه و الاشکوه باقی گذارند حضرت مرتضی باشند

یا نور العین خواجہ ہر دو سرا و از عجائب مضحکات است کہ شارح بقوت عظیم و در خطا لیمہ
وصفا می نیست ارادہ رفتہ بار را ہر جا قصد کردہ و ندانستہ کہ لن یصلح الخطار ما افسدہ
اندر و در نتیجہ گفتہ کہ این حدیث و امثالش از باب استعارہ تمثیلیہ است و
بر تئیین و تطبیق و درستی نیافتہ و با این ہمہ توقیہا گمان بردہ کہ تو قیستے بوقوت ہونہ پیوستہ
حالاکہ توقیت از خصیصہ نین تا با وجہ غرضش برین رسیدہ پس حکایت جو لایہ :
مشہور بر طور این کہ جو راست آمد و از غرائب قدرت ایزدیت کہ از زبان شارح
بر آوردند کہ چون حضرت رضا ولیعہد شد شد شیعہ کدزو ہا در خواطر خویش مستعد
دادند گوئیم آسنا و ضد قنا و لیکن اگر آرزوی ترقی دینی مراد باشد پس صفت حق بود
بقیاس اولی زیرا کہ جناب امیر را با جماع ہما جرمین و انصار کہ اہل حل و عقد
بودند بمقتضای حدیث منجم البلاغہ خلافت بہم رسید و نتوانستند کہ قرآن نزل را
باتباع پیغمبر خدا رواج دہند بلکہ قاعدہ کلیدہ جان سوز و ضابطہ غم اندوز بر اصول
موضوعہ دلدار مل افروز چنان مسترار دادند کہ غیر از معصوم کسی آن قرآن را
نخواند و بد چنانچہ شرح کلینی و احتجاج طبرسی و صافی بلا حسن کاشی و حق الیقین
مجلسی بران گواہ است و در کتاب این کتاب مستطاب قصص بسیار حدیث
بے شمار است کہ آنرا ضرر است کہ در سجزات اکم اطہار شمارند و انچہ می نویسم
مشتملہ نمونہ از ضرر اسے کہ احمد بن محمد کوفی لایونی را بعضے از معصومین کتاب
موصوف و ولایت سپرزند و ہر بعضے از روایات و عید ہا سے شدید نام برد
و این بے وفاروز سے این کتاب منزل من السماء کشاد و دید کہ سورہ کون
قرآن محرف قصیر بود ایجاب بسیار طویل است غنیمت دانستہ لکن سورہ را حفظ
کرد پس امام فرشتہ را بر ظاہر و باطنش چنان مستلط گردانید کہ روزی بلہاس
سنا فری آمد و آن قرآن را از دستش گرفت و بگل آلود و مضر بران زد و تسلط

ما ظنی آنکه همانوقت آن آیات از قلبش چنان موحش شد که بر ذکر حرفی ازان بعد جد و جهد هم قدر
نیافت نظریه گفت که غالباً این شیطانى باشد و پیکر بشرى با ملكى بلکه بطور
موسس كه پياگرى بقصره حكمت والا كافر شده نيست كه قرآن مجيد كتاب آسمانى
نامه جاودانى مجموع شير نيزوانى را كه نير اعظم فلک افلاک بين است مدار فسيحه تير كز بود
ويا دكار از امير المؤمنين نقل اندودان و در زمين سپردن ياد رتبه و خنى مانند رقعات
مرويه نخا دن و لكن اين نظريه كتب شيعين مثل بحار و تحف اليقين غالباً تويد
باشد زيرا كه از مطالعه اين كتابها واضح است كه چون صدقيه خواست كه بر جنازه
شريف نماز گذارد جبرئيل چشمانش بند کرد و لا برم چنانچه جبرئيل مشاع نيز شد
وام المؤمنين را از اين عبادت باز داشت چه عجب كه آن فرشته مرتكب امر
ندكور شده باشد با جمله چون حال كتاب سخنان رب العالمين معجزه و اعجاز است
صلى الله عليه واله اجمعين چنين باشد و وليعهدى امام رضا ترويج امور دينى چگونه
متوقع بود بجا گرويه اماميه را كه مقترب تعالى ميشود كه امانات و امانت بخبار
مثل خوان بخبار بودند فكيف كه امام رضا اعتقاد اينمغنى داشتند كه امام مستحق
باشد يانه خلافت را يكديگرى بسپارد كه هر دو صورت خلاف عقل از نيست
چه حال آنكه وليعهدى امام رضا با اين قرار باشد كه قبول كردم بشرطيكه وضع
ند هم پس حصول توقع در ترويج دين و خي پيران تا بالبع را ازان جناب مثل
موسس خود شباب است و از بس خيال و بدن مانند در سر باشند
بايد كه يعيون اخبار و كشف الغيب و جلال العيون رجوع كنند و از عبا كتب عرب
آنكه حضرت رضوى اين هم بخط است مامون بعد از رد و بدل كه تا دو ماه بود فرمود
كه مشهور و توانين و نه همدي است كه تا اين زمين عيگان شوند كه علمى تارك
و نيائست بلكه شريك الدنيا است عجبكه شيعه را در ان زمان با وجود هم

و ما امرت بغيره بما شئد و شارح توفیقات شیعہ ایران برین ولایت عہد
 کہ حالت طشت از بام است معلق گر نداشتند شیب می از عدم جواز خلعت و کلاه
 در بر و صورت مذکور از عقاید یا از ادبیت امام زمان است و معلوم نیست کہ
 آنجناب با دربار دفع امام حسن چه اعتقاد بود و برین امر فراموشی پیدا نموده
 چگونه عقل کسی از اہل دین بجزیر کند کہ بجان اگر رسول شقیقین ازین امر و جاہل
 باشد معاذ اللہ و با وصف اختراع خود نہ از جهت اکراه و اجبار و ما و یہ
 بن الی سفیان را کہ بر اصول مخاطب یعنی مزین مذہب رفض کافر حربی بود و کلاه
 نقویض منسرداید و ذاب الاصافات خود را خطہ نماید و در بارہ حصول اختیار
 حدیث امام حسین کہ اربابی در کشف الغم آورده کانی و وافی است مضمونش
 آنکہ آنجناب در تخیل برادر بزرگ خود منسردید کہ اگر بینی بر خطہ را می بریدند
 بہتر از آن بود کہ حسن بر او رسم اختیار آن نمود و لفظ بینی را کہ در حدیث
 بر فرضہ مدین و لامضاف نمودیم ہمیش مراعات ادب نسبت بحضرت
 سلطان کردہ است کہ آنجناب در اختیار خروج بر نیہ و نہ کہ نقیہ و حقیقت
 بینی ایشان بریدہ اند و ہم از جهت کہ در شرح نہج البلاغہ ذکر کردہ
 کہ حضرت مرتضوی منع میفرمود عوب را از دادن دختر با نام حسین بسبب
 کثرت طلاق و در فقر رضوی است کہ اگر متفر بودند از متعہ و در خلاصہ الفہم
 گفتہ کہ کسی کہ بے متعہ رود در قیامت بدست نظر بخیرد مانند کسی کہ غبی اورا
 بزند و این نگویش مہذا متذکر سرجی کشد پس کسیانیکہ چنین مذہب
 دارند البتہ نزد اہل اسلام خانہ رومی ایشان خراب است قال اللہ
 تعالی - الا انہم ہم لہ فباء و رکن بالعلمون - بالجملہ ازین بیان کہ با وصف
 ارادہ ایجاز بخند و حق انجامید مثل آفتاب را بوجہ النهار روشن شد

که البته اثنا عشریه را بولایت عهد امام رضا توقع رواج دین تشیع بنودکن چون شارح
 محقق گفته است باز لفظ آمناء و صدقنا عاده کرده میگویم که مراد از آن رو با بر اصول
 امامیه دو امر است بطور منوع خلوی یکی آنکه بسیاری از حضرات اثنا عشریه پیشتر
 شدند که اکنون ایام سختی مانند بعضی امام رضا که مطالبه خزان مال و کثیران صاحب
 جمال میکرد متقطع شد شرح این اجمال در بعضی از تالیفات کرده ام و قدر ضروری
 که باعث کشف این معانی تواند بود آنکه حضرت امام کاظم هنگام بعضی از وفایح
 جمعی از اثنا عشریه را مومن پاک و رازدار دانسته این امانات بسروند
 و آنها در مرامانت تصرف و خیانت کردند چنانکه حافظ سنه را بد چنان برود
 صبر از دل که ترکان خوان یغارا و باوصف تقاضا و طلب از طرف جناب رضوی
 و اسباب و قبول بانگی برینا بردند و ذکی هم ندانند پس در وقت ولید کرد
 صوت الطینان متوقع شد دوم آنکه جمعی تقییر استناب مقرب مامون
 گردیدند و باعث توقع و امید دیگران شدند صحیح و یلی از ایشان بود که هم
 محل اعتماد و مشارالیه نزد مامون گشت و پنجم امام او را رازدار میدانست
 حنفی از قصه جان نثاری او میگویم که در خدمت گذاری سنه زیند پیغمبر
 چه کرد چه اندیشید جمله در جلاء العیون بولایت صدوق و او بعد استرا
 بمقرب بودنش نزد امام ربانی صبر روایت می کنند که بموا عید مامون
 که از جمله آن فنا طیر زیند سرخ بود متکفل قتل امام شد م و نهی کس را
 از تهمت نان روئین تن و پهلوانان شیر افکن همراه بروم بعد از آنکه
 مامون هر یکی را از ما شمشیر داد که از زهر پلاهل آبدارشش کرده بودند
 ولیکن بنور علمای ایشان بر صباحت و طاحت او جان و دل فدای می کنند
 که اشترنا و اعتقاد بدان دارند که او موافق روایت خود شش بد گوشت

انچه استاد قبضه شمشیر بر زمین نشاده تماشای ضربات این شمشیر را بر بدن
 مبارکش بنمود و برش این شمشیر را که ایرانی می آرمود چنانچه جناب امیر بر
 اصول نوا صیب و عین مزید دلاکے عترت سید انبیا و قیدیکه عمر فاروق معاذ الله
 بناب خاتون جنبت را بضر بات شهید قتل نمود کما قال المجلسی فی تذکره الایام
 اندقلها لیکن بیان این بر دو قصه مندرجیکه هست ظاهر است زیرا که حضرت
 زهرا زین عداوت و زخمها سے متنی مجروح مانده بروضه رضوان خستامیده
 و امام رضا را از ان شمشیر با بکرامت صبح که اثنا عشری باک عقیده بود
 ایسی رسید و لیکن این راست گوا از زبان صدق زحمان خود همین گفته
 که حضرت از برکت اسم عظم محفوظ ماند و کرامت خود را هیچ نکند و عجیبی
 بیست با اصول فقه تا بیست اثنا عشری که صبح مذکور بتقلید امام الاکبر در آنچه
 بر او آمده اندید و از مزید ثواب باشد و با و صنف این راز دار بجایا و صبر
 نام شمشیر از قیاس پیش رب العالمین بدعوی مزید دلاکے
 ذی بیست ظاهر است که جان اهل ایمان را بخرش و اعتقاد بکن که این و صبح
 در این اقبال حضرت مرتضوی است که با اینهمه سیر و تماشا وقت اقبال
 مہربان بر حضرت فاطمه زهرا و بروی مالک یوم الدین در مجمع خلق اولیاد
 و آخرین و انبیا و سلالین عموا و خصوصا خطاب والد بزرگ و ارسید بنام الحاکم
 بر تحقیق اوستاد کلیدی امور المحدثین دعوی مزید دلاکے مذکور خواهد شد و در پنجم
 عشریه خواهند نمود که خون مادرین باب بخت شد حال آنکه قطره رخا فم هم بر زمین
 بنفاد و اولیا و امیتان این کفر و نفاق و اقرعات را این بیت ظاهرین و خلفای راشدین
 و حضرت اشد بدقتی که طلب کند که ان از درکات افضان اندازد و در قیامت
 انداختند و همه پدیداریم منافقین و کفرین علی - پیغمبر شایخین و سیدان علی

چگونه بارز و سکه خود با قانز نشوند که سکه را از گردان زنگ همراهِ خویش بر آسے
کشتن امام زمین بر وند و تقاضای مقطره و تقرب مامون خلیفه خاطر خود را شاد و معتقد
و در دنیا بر آسے اثنا عشریت این آرزو سندان آنچه حرفی چند آوردم بسند تو اندر بود
قان العاقل بکفیه الاشارة و العاقل لا یجدیه الف العیار چه خیال هیچ کسے تواند
گذشت که حضرات ائمه چنین امانات را تو است سپرد بدست کسانیکه بر امانت و امان
شان مطمئن نداشتند و غیر اثنا عشریه چگونه محل الطینان تو اندر بود انهم کفار مشرکون علی
ما عرفت عندم کما ذکرنا نمود چه آسے چون تا ویلات و شیو یلات قوم را سبب بر آسے
نیو و بر آسے تصرفات و خیانات در مچو امانات لباسهاسے بوقلمون پوستیدند و از
پهلوی پهلوی گردیدند و مدعی این معنی شدند که حضرت امام کاظم امانت ختم شده و اوزندگانی
جاوید یافته و زینهار بخت نخر امیده و امام رضا محض بر آسے میراث دعوت و وفات
اتخاذ کرده و او مهدی موعود و وحی لامبوت بوده حالانکه جنازه جناب را بر جسم بغداد نهادند
تا همه کس بر آسے العین دیدند مگر قوم مذکور مجربین سامان اخروی بر آسے خیا تها زینها
رو بر آه نیاوردند صم کیم حقی هم لایرجون و سبعلم الذین ظلموا لے متقلب یتقلبون
اینها گه شنیدگی متعلق بود به شیخ مخصوص کما اشرنا و اگر عجائب و غرائب
این حدیث را شرح کنیم که تعلق دارد بسجود و اثبات اعتقادات آئمه که شارح در پنجم
هم عذر نیوشی و بجهت راز و اربها خطا لثاموس زجبه خطا پوشی نمود از مدعا سے حرمان
دست و هد بر خلاف ابو حمزه ثمالی قدوه مذبحین اثنا عشریه که بجهت شرب مسکر را
بر ملا افتاد و قتل عمار خانیچه اشاره کرده اند و گویان پافر اتر نهاد گویا این پیاله نوش بلکه
قراب کشن مترنم با این بود **س** از میخانه دسے نام و نشان خواهد بود سرما
خاک ره پیر سخان خواهد بود و در مخصوص چندان سبالغه نمود که اصل خود یعنی بود

را کہ اخلاصے خواری است از دست داد بقولها فطام شیر است از حال شجر و منقہ
 و شرب الیہ و شان بہ کرم سوال صہدم از پیر میفروشد و گفتانہ گفتنی است سخن
 کچھ عمری و درکش زبان و پردہ نگہدار و مے بنوش و اگر در گتیب تیج کنی بتفصیل این فصل
 سہے توانی پردہ و لیکن عطا از شرطیہ حدیث حضرت امام جعفر صادق بحق ناطق ہم سر
 بردہ با مشند کہ در قریب وفات او فرمودہ بودند کہ اگر خوف خدا گتد و پیروی سنت
 نماید و از معاصی پرہیز و بد رجبات عالیہ ہمراہ ما باشد اما دعویے تو بہ کہ رخصتہ مرا کے ان
 غیبیہا نہادند و لغار ہا تو اختد پس شنیدی نیست فان اقرار العطار علیٰ نفسہم حقیقہ
 بلے زبان حال شان این استدلال می آفریند کہ اگر او تائب نہ روی باستی کہ روسے
 او مثل سید عمیری کہ قصیدہ اش در مطالعن اصحاب حکم اکمہ مخصوص حضرت ثامن ضامو
 بہشت است وقت حتمار سیاہ شدی و جوایش کہ مقتضائے این حدیث کہ در کتاب
 بر محو اثبات عقائد اکمہ دار و پر ظاہر است کہ اینہم از آثار اوتلو مات اکمہ ہرے است
 معاذ اللہ چنانچہ از کافی العورہ بایجا ہویدا است کہ بر اصول رخصتہ چون این ہمہ امور
 ایشان است بجز را عبرتہ سیاہ رہ گردانند و دیگر برابر قیامت بگذارند و لیکن در کافی و کتاب
 از اصول ابو خزہ ثمالی است کہ باز جناب امیر میفرمودند کہ اگر آسینے در کتاب نمی بود
 یعنی بچو اللہ ما بشار و وثت لبتہ شمارا بانیچہ شد نیست تا قیامت خبر میدادم و چون توفیقیت
 نمودند بسلافتا دم دولت اکمہ را بروایت اکمہ نظام شیعہ معلوم شد کہ بدار ادر خلعے نہود
 چہہ جائے کہ آنکہ معرہ باشد و دعاوسے قوم مورد لوم کہ در علوم مخزونہ الہی کہ باہلیت
 می سازند تغیرات را در ان مدخل نیست پس این اخبار را از باب بداد انند یا جناب
 امیر را مانند جناب سیدہ از اہل بیت بر آرد چنانچہ عنقریب سے آید انشار اللہ تعالیٰ
 یا اگر تفصیل این عقیدہ سچوئی بعنوانیکہ تسویبات نعال کشمیرے مانند تر خرفات
 سہل کذاب نماید و ترانہ و لدار جائے خلاف اصول مثل ترانہ دف نوازان

سیند ہرگز نہ مضمک کہ افزاید و از محدثات ابن سبار از ہائے سربہ بکشاید بارے بجوا
 من بر صوارم کہ تجمہ تنبہ السفیہ تواند بود در حق مکن چون مقام تطفلی است او ہم خامہ را
 کہ تو سنے می نمود عثمان کہ قسم و باز بر سر دعا آدم و میگویم کہ ہر چند خواستم کہ ابن
 و قتر را بزودی در نوردم ولیکن اصلی دیگر از اصول قوم بیاد آمد و آن ہم حدیث صحیح
 کہ صاحب منہج المقال نیز آورد کہ چون واقعہ شاہ شہیدان بظہور انجاسید و بر اہلبیت
 ظاہرین ظلمہا رفت کہ گفتی نیست ہمہ شیعہ مرتد گشتند و باقی نماند مگر سہ کس ابو خالد
 کابلی و یحیی بن امام الطویل و جبرین مطعم باز طریق الحاق بمقتضائے تلونات پیش گزیدند
 و مخی نماند کہ ابو خالد شخصے است کہ چون در قیامت زندگند کہ فخلص عجاب علی بن الحسین
 کجا ہستند او بر خیزد کہ از حواری انجاس بود و یحیی مذکور کسے است کہ بر اہلبیت مطہرین
 رضی اللہ عنہم جمعین مانند فرادیمان شیرین دادہ و قتیکہ عجاج مطرود اورا کشت و تبصریح
 کشتی ہم در مختار شش از اہلہ ذائسان آن امام بودہ کما نقلہ المنقذ المذکور و قس علی ہذا
 جبرین مطعم کہ اورا ہم بنج امام کاظم در حوارین آن عالی قباب داخل کردہ اند کما
 قال الکشی و قد اوردہ فی منہج المقال ایضاً و منطوق حدیث دانستے کہ بعد ساختہ کر بلا و انواع
 و ظلم بر اہلبیت سید انبیا ہمہ اثنا عشر بہ ناجیہ راہ ارتداد سپردند و کلمہ بیخواندند و اورا
 یا سیر المؤمنین گفتہ مقلد بابی بنیرے علی مافی الاصول شدند و از بجار و دیگر کتب از سلاکے
 فحول خود پیدا است و پندہ و کتب خویش نقاب را از سر این اسرار برداشتہ ام
 کہ محمد بن حنفیہ نیز معاذ اللہ برائے زیارت یزید بدیش رفتند و شب و روز طعام ہائے
 لذیذ میخورند و شربت فالود ہائے و شقی تاید ہائے نوشیدند **۱۰** روز یکہ در
 بخشان بخ بر چہار بندہ فالود ہائے شقی نخلال مار کردہ و اینہمہ نیماکے گوناگونہ تعداد
 کردہ سرخ سفید بر آمدند و مدائح و مناقب یزید پیشروند و در آغاز ہر کلام اورا با امیر المؤمنین
 میگفتند و وقت خصت ہنہا کے آرزو کے خویش رسیدند اما تخصیص اثنا

عشریت پس از تیر روز الجهر است در احادیث ارتداد نیز که در احادیث صحیحین
 وارد شده فانه طریان الکفر او مایمانه علی الایمان و غیر اثنا عشریه از فرق شیعه کجا
 نوشتند بود فقین المقصود و اگر در کتب ایشان نظر کنی معلوم شود که هر یکی را از آن
 شهادت عدا رسانیده نه خطار باز ترا نهاسے نوحه سر زینده اند بلے فقط بیچاره
 بلطائف حیل یعنی تلون احوال در قوالب شباب و شیوخ و اطفال از دست ایشان
 جان سلامت برده بعد از آنکه بعد توقیعات لعنت در کتب ایشان مثل بحار و شرح
 جامع الزیارات بتفصیل سپرده با جمله استغاثه دزارنا لیهائمه خانصاحب قدوة
 از جبارت کتاب سنتی الکلام و ابن کثیرین دین اوراق و آنچه در چند ورق و دیگر
 از زمین و اولیست زیرا که ابو جعفر کلینی امام الائمہ شعبان در کتاب خود که
 از صحبت و طبعی
 مینه دین بعد قرار داده حضرت خاتون قیامت سلله دو دمان نبوت و رسالت را
 سلام شد تعالی و تحمیه و شاوره علیها و اولادها اجمعین از آیت تطهیر سرون
 میکند و از اہلیت خارج میگردد و شارحین نیز بر وفق آن تصریح می نمایند و جناب
 محاطب باد و نحو
 عدل و انصاف فریاد و فغان از بنده در مانده که معنی روایات کلینی را
 تخریر کردم
 و از نصیب باطنی امام الائمہ قوم خبر دادم و خوشگمان را بیدار نمودم
 آغاز نماید اند بعد
 از ادراک عادت قدما سے شیعه هرگز ازین و او بد که حضرت خانصاحب
 می نمایند
 نباید نمود فانه کم ترک الا وائل لا و اخر و تہا این نظم و نوای
 از لوازم این قسم تخریرات
 نیست که در هر تخریر یک بنحاطبه بنده عمل آوردند گویند آنرا
 و آنجا مشش لفظاً یا یعنی زمین
 است نماید بود و الحمد للہ کہ در هر بار التزام و انجام برداشتمند
 و نوبت یا تبار میداد
 زیر بند و منصب ظاہری فاضلی از سناطہ بستان بدست مبارک
 نداشتند و استغاثہ
 کرد تا در هر مناظره عجز و زبونی دست میداد و جواب معارف دست
 نداشتند و استغاثہ
 پس معذور باید داشت که نفس این سنگ و عار انقبول
 و استغاثہ

جائزہ ترقی و ترقی

احمد رضا ازرقینف امام المؤمنین رئیس المتکلمین حافظ الملک والذین
زبدۃ علماء و الشرق والین مولانا سلفط حاجی مولانا حیدر علی

واہینہ حاتمہ علی من اخرج

بمقتضیٰ من اہل البیت فاطمہ

از حسن انتظام فاضل عامل کامل مولانا مقتدر لاسا مولانا حافظ محمد سلیمان غنی عند الرحمن

در مطبع ظفر پریس واقع حیدرآباد مطبوع شد

چون تیر از کمان بر حسب دهنه خواهان و مخلصان اعلام نمودند و گفتند که خطا واقع شد
این اعتراف بناستی کردن خواستند که تیر حسبته را از اشخاص راه بر کرده
و این فارغ عظمی و لادعوس را بر مضمون نفس و تواضع فرود آرند و اینمضی جز بر کبر است
نزد معتقدین و لایت بر چیزه محمول نخواهد شد چنانکه گفتند **س**
اولیا را است قوت از اله به تیر حسبته باز می آید ز راه به انشاء الله تعالی
عبارت فارغ عظمی و استیصال تا و بلیکه ارشاد کردند عنقریب بتفصیل تمام متداول
میشود و درین نزدیکی بوضوح می انجامد که جناب مستطاب باوصف صرف همت
علیا احادیث مذہب خود و مباحث کلامیه را بنور یادندارند و بر هر کس از خواص
و عوام واضح میگردد که آنچه اکنون از تا و پلایت بارده و زوین سامی در باره فارغ عظمی
و مانند آن راسخ شده نزد اهل انصاف بوسه از انصاف نذار و الزام **و تحقیقا**
مخدوش است این است حال مناظره لسانی و هر گاه حال مناظره قلمی باوصف تقاوم
عمد و مرد دهر کما اشرفنا فی الصدر پر مهر معجز و کبیر عیان بود و مجد و از فرستادن این افادات
جدیده بر همگان مانند بدی اوسله روشن و بود گذشته پس در حصول فارغ عظمی دوام حالت
نظره در میان نیست فیکف که فارغ عظمی کامل از تائید ستمانی در ریخته الشعالیست بد فاطر طولانی
نذکور باشد چنانچه اقاصی و او انی یقین خواهند کرد و انشاء الله تعالی **و وجه**
این معنی که فریاد جناب شان و جزایه بنده را بر قیامت محول در شستن چنانکه رسم
و آئین مظلومین و مظلومین است از قسم فریاد و زاری کوفیه قدما سے امامیه است **و در حقیقت**
این فریاد از امام الائمه شیعیان یعنی ابو جعفر کلینی می یابد نه از بنده در مانده درین بحال
نافعه بعنوان شایسته و تفصیل تمام زین رقم می یابد تا خواص و عوام همه بهره مند
گردند و اطمینان صدور بهم رسانند و قد سمیت مدہ الریسالہ بالمد استہ الحاطمہ
علی من اخرج من اهل البیت فاطمه عمر تا ہمیش بر سبی منطبق افتد و اقا

و ادانی ہندو در باندہ کہ شیعہ را ہرگز مروت اہل بیت نبوی صلی اللہ علیہ و علیہم خلائم
 مدعی کشتہ اند حاصل نیست و ایشان ہرگز بر اویمہ اطہار نمی روند بلکہ قدامتاً خرم اینہا در
 پیرودہ محبت مزبور زنی عوام میکنند و آنچه درین لباس بحق اہل بیت مرتکب گردید
 نواصیب و خوارج خذلیم اللہ و سود و جود ہم فی الدین والاخرہ رشک بران می برند بلکہ
 شیعہ حضرت مرتضیٰ کہ بر رو در قعا یکمان بودند قدامت اہل سنت اند و ہرگز
 یکمان نیاید کہ این دعوی سے کہ معتدایان اہل حق شیعہ مرتضوی بودند و اعانت
 آنجناب در حروب و بیت مناقب نمودند شیعہ عمری کہ مذہب ایشان در زمان آنہا
 کہ قریب زمانہ ظهور مہدی دین است آشکار شدہ بر مسلک اصحاب و اہل بیت مطہری
 چہند از آن متاخرین میان بروز یافتہ مثل حضرت علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز
 و جمعی دیگر کہ معہ وی و شاگردی و لاف و کزاف شیوہ ایشان قدامت مشکلیں سنت کہ
 پیچود گوئی و این باقہ در ایہا و تیرہ شان نبود زیرا کہ در کتاب کبیر از اذ الغین ابن وہم را
 کما یبغی ازالہ نمودہ ام و بنایات باری امید آن دارم کہ طالب این امور بعد از رجوع
 بسوسے انتخاب مطہرین شود و تعطش او باقی نماید در ہیتم یکد و حرف از کتاب
 امام المشکلیں کہ چہر کتاب کبیر تراوش برداشتہ ام عرض میدارم حصولش بجز اصفا جا
 باید و او بلکہ بر صفحہ خاطر باب زر باید نوشت تا بعد از ملاحظہ این استبعاد و وہم مذکور کہ مرزا
 محمد کشمیری در نرسہ و پتہ جاسے و صوارم و مانند آن و جناب فاضل اخباری برادر مخطوم سا
 در و را شیکہ مجواب ایضاح نوشتہ اند وہم استعجاب کرامی در رسائل مطبوع و مکتوب
 ہیاء نشور کردہ و چون خلاصہ تقریرات ایشان در تخریب علامہ دہلوی و مانند او کہ قدامت
 اہل حق را شیعہ اوسلے تخریب ساختہ اند و انستی حاجتے بدان باقی نماید کہ عبارات
 این کتبہن و مشکوین را کہ در وفاتر ملوال می توان کتبا نیاید تا ہم مع ذلک
 بعضے از عبارات این علامہ ازین انشاء اللہ تعالیٰ بقید قلم نیز خواهد آمد حاصل

عبارت امام که در کتاب ریاض است آنچه از تصانیف ابوالقاسم بلخی که در کتاب
 ابو جعفر صاحب انصاف کمریت بر میان جان بسته و خار پائے مغیلا بن در غلوب
 شیعیان سکت و هر سیکے از علما کے آن وقت از گروه امامیه که با دور سرداشت
 و با خوانی شیوه او بود بدیدن نعتش با حیرانی بلکه وحشت و جنون مفید و مرہون گشته
 اینست که هر سیکے قائل باشد بخلاف بلا فضل مرتضوی او شیخ است خواه با اتحاد و حلول
 و جسمیت و مکان و انحصار بر اسکے باری عزوجل معاوضت قائل باشد و خواه بجز خواه
 بقدر و خواه با رجحان کتہ قدما کے امامیه باین رنگها رنگین بوده اند و قبل از آنکه مذسب
 اینست عین ظاہر شود لفظ شیعه را بر کسائی اطلاق میکردند که تفصیل حضرت امیر موسی النبی
 قائل بودند و ذکر شیخ و اقامت و خلافت شیخین را چنانکه باید مسلم میدانستند و
 از اعتراض و دیگر مذاهب باطله منزه بودند و از شریک بن عبد اللہ که از رؤسا و امرای شیعه
 بود پرسیدند که ابو بکر صدیق افضل است یا علی مرتضی **جواب** داد که ابو بکر افضل
 است گویند گفت که تو چنین میگوئی و حال آنکه از شیعه هستی فرمود که بلے چنین نیست
 که شیعه مرتضوی همان است که چنین اعتقاد دارد بخدا که حضرت امیر ربین منیر فرمود است
 که خیر الامت بعد منہا ابو بکر و عمر بخدا که جناب مرتضوی را در و عکونمی بنداریم و بر اے تکذیب
 انجنا که افضل است در زمان خود بود نمی رویم اے آخر العبارة بطولها اما
تاویلات مجلسی و صاحب ترمیمه و مانند ایشان در باره شریک مذہب خود
 از آنچه قدما کے شیعه نسبت باہل بیت نمودند و با اولاد اعدا ایشان اندیشدند پس تعرض
 آن با جمال و تفصیل در رساله قدیمہ و ہم در ذیل ابجاست کتاب منہی الکلام و کتاب
 کبیر یعنی ازاله العین عن بصارة العین موجود است و از ملاحظہ آن لایح میگردد
 کہ حضرت امام حسین را بمقتضائے آیت کریمہ یا ایہا النبی جاہد الکفار و المنافقین
 کہ با ظہار قمی استاد کلینی در مصحف الہیت بود از اجتماع این جنود مجندہ کہ سال

شان مرہ بعد آخری عیان کردید و حضرت محمد بن حنفیہ نہ رسم نصیحت را علی مانی ^{عظ}
 بجا آوردند و گفتند کہ سے برادر اہل کوفہ با پدر و برادر تو بجز مکر و عذر چه کردند بر اسکے
 قتال لشکر یزدیشل سائر ملحوظ بود کہ ہر کافر یکے کشتہ شود و سلام و الحمد شد کہ حق تعالی
 بر زبان صدق ترجمان خدام و الامقام مخاطب جاری ساخت کہ کسے از اہل سنت و
 زبان خود را با سارت ادب نسبت باہل بیت و صحابہ رضی اللہ عنہم حمین بنالودہ
 و عادت مناظرین امامیہ بگرفتن با و نفس اتما وہ چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ اند یوم
 تشدد علیہم نستہم و ایدہم وارحلہم بمانکانوا یملون۔ باقی ماند انکہ شکلین اہل حق
 نیز جو کریان کشتہ اند و بواجب انکہ این دعویٰ کے مقام بحث و نظر است پے اقامت
 دلیلکے و اتہامیہ بچمتے کے مقبول و مسموع تو نہ شد کمالا کینفے آرے چون در
 کتب امامیہ مثل طعن الرج و غیر آن از صاحبان مجتہد فانی و زمانی و رسائل جناب
 لاثانی و آنچه برادر مہتمم سامی مولو حسین علیچان اخبار سے در تالیف خویش ضبط فرمودہ
 اند ثابت شدہ کہ اقرار عقلا بمحضرت خود حجت می باشد بمنصحت پس با ظہار جناب
 بی شہوت رسید کہ فرقہ اشاعشریہ درین بلا گرفتار اند **مع ولک** چون از کتب
 مذکور لمعان ظہور میدہد کہ طریقہ جدل و جدال را امامیہ سب و روز می سپردند پس
 اگر اہل حق احیاناً با و نفس امامیہ را گرفتہ باشند جزائے اعمال ایشان خواہد بود
 چنانکہ گفتہ اند کہ کربن یافت آدم بر بطلان استناد آن خود بدیہی است محتاج بدلیل
 نیست زیرا کہ بندہ محمد یوسف واسطی ہر دو از اہل سنت ایم و ایشان با عترت الا
 بانکہ بد سے و اصحاب کبار رسید انبیا اعتقاد نیک دارند و زبان نشیخ و ربارہ
 احمدی ازین ہر دو جماعت قاعدہ نہی کشانید و ز بہار دامن خود را بالوات مطاعن
 ایشان نمی الایند و ازین جائز شکل بدیہی الاتحاح رکاکت و بطلان استناد بوضوح مجا
 انجامد و اگر اد نے متفرق اور کتب فریقین کنی خواہی یافت کہ انکا بر شیعہ نیز اعتراض

نموده اند کہ اہل سنت مجاہدات صحیحہ دندان شکن ہم سر و خرافات خوارج و ہم بنفص
 شبہات شیعہ تالیف نموده اند و می نمایند پس بالیقین ذکر مطاعن این بزرگان در
 کتاب تنبیہ الکلام بہ بعضی از افتادیر بر امرے مبتنی است کہ جناب سرآمد متکلمین شیعہ
 نجاہل و تغافل از ان میکتند و از خواب خرگوش خواب جاوید رفته اند کہ جز بنفصہ آخرے
 بیدار نتوانند شد یا انجہ باوصف نصریحات منبہ کہ مزیدی بران بنیال بکسے نگذرد
 مطالب تنبیہ الکلام خصوصاً مسلک ثانی کہ بر اصول شیعہ نوشته ام و بنیاد تفسیر جدیدی
 انداختہ قلب کلمات و مقالات شیعہ خصوصاً رسالہ جناب خانفاحب و ران مد نظر
 داشته ام جاگزین در کہ ایشان نکتہ بلکہ بر ویباجہ کتاب و انجہ دران معذرتہا نہادہ ام اللہ
 ہم نرسانیدند و اینجہ مطالب را بعد ازین بشرح و بسط میگویم و بر ہر فقرہ از فقرات
 عبارات بلیغہ ان سرآمد بلغارہ و قویج میگویم و انشا اللہ تعالیٰ بر خاصہ و عامہ واضح
 سبجہ و انجہ کہ بنیاد صور علیہ خانفاحب بر عدم ہم مرام فقیر کمترین انام با نجاہل از اتمام
 افتادہ اما محمد یوسف واسطی پس بیاد نمی آید کہ او در کتاب خویش کہ جزو
 چند پیش نیست کتب شیعہ را دیدہ قلب مطاعن گمردیدہ باشد تا جناب علامی ہا
 را چنین ہم در گیر و وانجہ در آخر از ذی الحجہ سنہ یک ہزار دو صد و شصت ہجری مقدس
 کہ در وسطش این اوراق نرزد بندہ رسیدہ در وجہ استثنائے واسطی مذکور خود بیان
 کردہ تفصیلش با جواب با صواب عنقریب می آید انشا اللہ تعالیٰ فلا سخن
 سن الشجلیین العرفن خانجہ در اطلان و رکاکت استناش بہ نسبت و حقیقت این
 دعویے ہم نرزد نیست کہ علامے سنت زبان را بہ تقیص شان آئمہ طاہرین
 و اصحاب نبوی حرکت نمیدہن حق تعالیٰ جناب سقراط را ہمین عقیدہ را منح
 دم و ثابت قدم دارد ولیکن نخبکہ در عیال بالضرورة بمقتضائے خیر خواہی عرض
 کردنی است و نجوش دل شنیدنی است آنکہ جناب تقدس قیاب ادام اللہ

اقوالہ در مسائل قدیمہ خویش ببط تمام باشند و شواہد عمومی باثبات رسانیدہ اند کہ
 علماء کے اہل سنت خواہ از متقدمین و خواہ از متاخرین بتفصیل آئمہ بدیہ خوانند
 علیہم اجمعین می پر دازند و معتاد باین امر شدہ اند پس فقیر حقیر در تحریر این متوقد
 خیر چہ جبر تخم کہ ازین ہر دو کلام قدیم و جدید یعنی محدثین و متکلمین اہل سنت پیش از پیش
 عیوب و ذماتکم آئمہ بدیہ یاد کردہ چیز و کتب خویش بیکر دانند و خود اہم رازی
 و ابن جوزی و شمس الدین وہبی و جلال الدین سیوطی و فلان و فلان۔ از متقدمین
 اہل سنت و اتیان و اشیل و اینہا از جملہ بدگویان افلاذ کید سید انبیا صلی اللہ علیہ و آلہ
 و سلم محسوب اند و این تمام النظر سولسے یوسف اعور و فاضل معاصر کے از علماء
 سنیان ندیدہ کہ بدگوئی و رحن آئمہ اہلسنت کردہ باشد انتہی کدام یک تاخ و کدام یک مشوخ
 و کدام مردود است در گرداب وحشت و حیرت گرفتار کہ اگر تصدیق کلام سابق
 کتم۔ ماؤ اللہ تخریب کلام لائق لازم می آید و بالعکس متر صد ارشاد م تاہر چہ فرمایند
 بجا آرم و ہر چہ در بارہ معتزلیان و در و غلو بیان در کتاب اللہ و احادیث سید انبیا و ایشدہ
 بد فتر سیارم و زہنہار کے از مساجین و نظار پیرسون ریب نخرود کہ دعوی کے تہاں
 و ہافت مذکور لافی و کزافی است کہ از بندہ دلیل بدہن اقا است بر بان و انتہاض
 دلیل سر سبز ندیس ناگزیر بد ذکر عبارات این جامع الکلمات می پردازم و از خوف تطویل
 ہرگز نہ اندیشیدہ باستیصال این خیال متوجہ شدہ بہ تنبیہ غافلین و ایضا ناخین کہ
 از شخص و نسوی باین امور نمی پر دازند یا بدرس و تدریس کتب و رمیہ فی سازند سول
 بیکر دم بدان رفاک اللہ تعالیٰ الی معارج الکمال کہ حضرت اسوۃ المتشیین در رسالہ
 رابعہ این عبارت ارشاد کردہ کہ بچیر تم کہ شرارہ مقرر بر قرطاس نیت و قلم سیرا و اخل
 و خود بنم نشد کہ سیوطی بد نقل الحدیث بہذا الاستنا و حدیثا احمد بن محمد جہران بن جہرا
 بخترا بن حنیف حدیثی بولاسے اعسن بن علی صاحب العسکری حدیثی علی بن محمد حدیثی

الی محمد بن علی حدیثی الی علی بن موسی الرضا حدیثی الی موسی بن جعفر حدیثی الی جعفر
 ابن محمد عن ابیہ محمد بن علی عن جابر بن عبد اللہ الانصاری مرفوعاً لا تخلق اللہ تعالیٰ آدم وحواء
 تجتر فی الجنة وقال لا تخلق اللہ خلقاً حسن منّا فینا ما کذلک اذہما بصورة ہاریہ لم یر الراسیون حسن
 منہا لہا نور شمشانی یکاد یطیع الابصار علی راسہا تاج و فی اذنیہا قرطان فقال لا یرب ما ہذا الجا
 رتہ قال صوره فاطمہ نیت محمد سید ولدک فقال لا ما ہذا التاج علی راسہا قال ہذا علیہا علی
 بن ابی طالب قال فاطمہ ان القرطان قال اینا ہا الحسن والحسین و اجد ذلک فی فاطمہ
 علی قبل ان اخلقک بالحق عام انتہی قال یحییٰ بن الجوزی علی ویدہ فی ذلک الکتاب
 موضوع والحسن العسکری لبس لبسی و شمرکہ بندہ دارم بسیار کہنہ و بختہ بہت بر جاہیہ
 اش نوشتہ است قال الحافظ علی بن محمد العراقی المدنی فی کتابہ شریعہ
 الشریعہ المرفوعہ عن اخبار الشیعہ الموضوعہ و تلمیذہ الشیخ رحمۃ اللہ
 بن عبد اللہ السدی فی اختصار شریعہ الشریعہ المذكور فیہ ای فی اسناد الحدیث عبد اللہ
 والحسن ای الحسن ابن علی العسکری من الائمہ الاثنی عشری رضی اللہ عنہم ولعلہ من وضع
 اہو ہانتہی اقول عاش زندان یضع الامام الحسن بن علی العسکری علی جدہ ما لم یقلہ فان کان
 ہذا الحدیث موضوعاً فوضعه غیرہ من رواة ہذا الحدیث علیہ اسے علی اسمہ الشریف
 رضی اللہ عنہ لاجہ علی جدہ فافہم کتب احقر البیاد محمد الحمید بن عیسیٰ بن واو والافغان
 فی ۲۰۰ انتہی نقلت عبارة الحاشیہ بصورتہا وان کانت غیر غالبیہ من السقم نہا جزا
 خیر ابن بیچارہ افغان را بدہ کہ نسبت وضع و اخلاق پنجاب عصمت باب حاوی
 عشر مثل ابن جوزی و سیوطی و صاحب شریعہ الشرقیہ و تلمیذہ گوارانکر وہ بحسن ظن خود
 اطت سٹوک حار و نتیجہ از ساحت حال فرزند رسول ساحت فعلی اللہ جزا وہ
 و جزا و ہما حبت نسبا الکذب و الاخلاق الی فلذہ کبد الیہوں و قالانی حقہ علیہ السلام
 لبس لبسی نفس اللہ فایہا و فیما استحقاقہ مع تا بصہما السنہین اخلا جادہ بہت

اول قارورہ کسرتی لاسلام چہ این را حضرت باوجود ادعائے ولایت اہلبیت از حقین
 شان بتفصیل مرتبہ یہ حصوں میں بجائے دینغ نمیسازند و حق جناب علی بن موسیٰ الرضا
 علیہ السلام تہمتہ سیکویند و شرح حدیث ثقلین بتفصیل نقل کرده ام و از ان ہم
 بالآخر بابت شہید عقیلی کہ معانی صاحب کتاب الانساب بہ جوش می نویسد محمد بن عمر موسیٰ عقیلی
 المکی الحدادیہ و صاحب کتاب الضعفاء کان من الخطاط الکبار و عیولی در کتاب موضوعات
 ذکر العقیلی و قال العقیلی بہ زبان وارد و جناب امام ہمام موسیٰ کاظم را علیہ السلام غیر
 نہ تو تا الحدیث بہ شیخانہ است و از وثوق و حقاقت او بیچ نکاستند و اگر ساجین را تعجب
 در گم و پیر شہداء است یا از ناچار و از دور روح عقیلی را بغایت فائز علی تھا و سازند قال فی تراجم المؤمنین
 ابن جعفر بن محمد بن علی الملقب بالکاکم عن ابيه قال ابن حاتم صدوق امام و قال ابو حاتم
 الریسی ثقہ امام است روی عن نبوة علی الرضا و ایزدیم و اسمعیل و حسین و اخوان علی و محمد و انما
 اورہ قولان العقبی ذکرہ فی کتابہ و قال حدیثہ غیر محفوظ اتہی و کتابہ کتاب الضعفاء فہرہ الحد
 عن النبی الاطی و ذریۃ خیر الخیر ابلغ و از انجا کہ ابناسے روزگار درین خبر و زمان از چند
 گاہ بتاویلات تخیفہ ہندان شکک کردیدہ اند کہ در باب تعینف و رد لائل و اقوال اہلبیت
 بیخ خرافتی را در جہان باقی نماندند کہ مانند مجلسی تقریر ان در مناظر و بیارند بلکہ پتھل او پروارند
 بنا بر وضع و ہجرت این مردم عبارستے دیگر را از رسالہ حدیث الثقلین کہ جناب افادت
 باب بتقلید صاحب عوارم نطش فرمودہ و او بنا بر کاسیسی چندی از بے عوادان بر غم
 خود و اصول خود را کہ امامت ائمہ اثنا عشریہ باشد ثابت کردہ و بر تفصیل علمائے
 سنت در باب ائمہ اہلبیت تفصیل نمودہ می آرم تا معلوم کنی کہ حال تمامی اہلبیت عموماً
 از محدثین و متفین بر غم این حدیث المثال بیک متوال است و عادت ہمہ بر کسر شان
 معصومین علیہم السلام افتادہ و شخصیں محدثین را بدخلی و مصریفہ بنود آن عبارت
 است قال امامہ الریسی فی نہاتہ العقول فی اخر صحبت الائمة و العجب انہم یرویون